\*- صوت 155 ادامه ادله البرائة من الکتاب

\*- 2/341 : بررسی آیه " و ما کان الله لیضلّ قوماً بعد اذ هداهم حتی تبیّن لهم ما یتّقون ... "

\*- اینجا وقتی میفرماید حتی یبیّن منظور از تببین چیست ؟ آیا منظور احکام واقعی است ؟ اگر این باشد خیلی خوبه و ما یک برائت عالی برداشت میکنیم. یا این است که " بیان " آن چیزی که بوسیله ی اون اینها تقوا پیشه کنند، این اعم از حکم ظاهری و واقعی است. اگر خداوند نه یک حکم واقعی بلکه یک حکم ظاهری بیان کند، اذا شککت فی الحرمة شیئا فاحیط مشکوکالحرمه احتیاط میخواد این هم یک بیان است ولی یک حکم ظاهری است.

اگر گفتیم "ما یتقون" حکم ظاهری است یا لااقل حکم ظاهری را شامل میشود، آن موقع اگر ادله وجوب احتیاط را تام الدلالة دانستیم، ادله احتیاط بر برائت وارد میشود و رافع موضوع برائت میشود. یعنی اگر ما دلیل داشتیم بر احتیاط، دیگه برائتی که از این آیه استفاده میشود، به درد ما نمیخورد زیرا ادله احتیاط همان مایتقون هستند و میگوید من به شما گفتم احتیاط کن. پس اگر گفتیم "ما یتقون" حکم ظاهری است یا لااقل حکم ظاهری را شامل میشود، این برائت استفاده شده از طرف ما متزلزل میشود.

\*- 3/341 : مثلا اگر مولا بگوید فلان کار حرام است و این گفتنش بصورت مستقیم باشد و حکم واقعی را گفته باشد در اینصورت است که برائت کنار می­رود ولی اگر حکم واقعی را بیان نکرده باشد موضوع برائت برداشته نمی­شود و اگر دلیلی وجوب احتیاطی بیاید با این برائت تعارض میکند و باید سراغ مسایل تعارض برویم و اینجوری نیست که برائت را به طور کلی بتواند زیر سئوال برود.

\*-4/341 : اگر ادله وجوب احتیاط را تام بدانیم اینجا برائت کنار میرود.

باید توجه کنیم در هر حالتی میتوانیم برائت را استفاده کنیم فقط در یکجایی تعارض میخورد با ادله احتیاط و یک جایی اصلا احتیاط موضوع برائت را کنار میزند.

\*- 5/341 : در مورد مرسلات صدوق علیه السلام دو بحث است. یک عده کاملا مرسلات صدوق را قبول کردند و یک عده ای کاملا رد کردند. یک عده ای هم در این میان قائل به تفصیل شده­اند. تفصیلشان این است که اگر صدوق فرمود : قال الصادق علیه السلام ، ولو اینکه باز مرسل است ولی معلوم است در نزد خود صدوق علیه السلام دارای اعتبار بوده است. ولی در جاهایی که صدوق فرمود : رُوِیَ عن الصادق علیه السلام، این نشان میدهد سند این روایت برای خود صدوق هم تام و تمام نبوده است. پس بهتر است بین مرسلات صدوق قائل به تفصیل بشویم. برخی هم گفتند ما خودمون باید سندش را ببنیم. یک سئوال هم باید کرد صدوق در حد نجاشی هم نبوده است، که ما کسی را که نجاشی تصدیق کرده میپذیریم ولی از صدوق نمیپذیریم.

\*- 7/341 : برای اینکه این روایت دال بر برائت باشد ما باید کلمه " حتی یرد " که در این روایت وارد شده است را ، این ورود و یرد را بمعنای وصول بگیریم نه صدور. اگر به معنای وصول و رسیدن به دست بندگان گرفتیم به درد ما میخورد ولی اگر بمعنای صدور گرفتیم به درد بحث ما نمیخورد.

\*- 1/342 : آیا نهی ای که در روایت آمده است، " کل شی مطلق حتی یرد فیه ... " آیا شامل نهی ظاهری میشود یا نه ؟

2/342 : باید توجه کرد کلمه شمول شاید اینجا غلط است زیرا شمول اعم از اینکه این باشد و فراتر از این هم باشد. یعنی علاوه بر نهی واقعی ، نهی ظاهری را در برمیگیرد و شامل میشود یانه ولی بنظر میرسد منظورش این است که آیا فقط و فقط نهی ظاهری منظور است یا نه ، نهی واقعی است؟

3/342 : یعنی دلیل احتیاط بتواند موضوع برائت را بردارد. این برائت در جایی است که ما نهی ظاهری باشد. اگر گفتیم نهی ظاهری - طبق نظر قائلین به آن – این نهی با آمدن دلیل احتیاط کنار زده میشود.

\*- 4/342 : سئوال در نقطه الاولی این است که این ورودی که در اینجا آمده است بمعنای صدور است یا وصول ؟

برخی مثل آخوند خراسانی فرمودند: حدیث اینجا مجمل است. ما تکلیف مان مشخص نیست. نمیتوانیم حتی یرد معنای وصول است یا صدور و با هر دو سازگار است. و چون اجمال دارد نمیتوانیم ما به این استدلال کنیم.

ولی برخی گفتند: که حتی یرد، بمعنای حتی یصل است و بمعنای وصول به دست عباد است دو توجیه آمده است :

یکی توجیه مرحوم آیت الله خوئی : در حدیث داریم کلُّ شیٍّ مطلق، اینکه بیاییم این اطلاق را اباحه ظاهری در نظر بگیریم و بگوییم اینکه هر چیزی مباح است، این مقید است و غایت میشود­: حتی یرد است و این یرد را وصول می­دانیم. چرا وصول می­دانیم نه صدور ؟ ایشون می­فرماید ببینید اگر ما این را صدور از جانب شارع بدانیم و این صدور را غایت قرار بدهیم یعنی این اباحه ثابت نمیشود مگر در صورتی که این واقعا صادر نشده باشد از جانب شارع مقدس، در اینصورت ممکن نیست شما بخواهید اباحه را استفاده کنید مگر به اینکه اثبات بکنید عدم صدور را. خب ما که نمیتوانیم آن را احراز بکنیم و دسترسی به اون نداریم. اگر ما میتوانستیم عدم صدور را اثبات بکنیم دیگر شکی وجود نداشت. ما چرا شک کردیم چون دسترسی به واقع نداشتیم پس اینجا ناظر به حکم ظاهری است و چون حکم ظاهری است بحث بر سر وصول است نه صدور.

نکته ای که هست این است که بیایید این اطلاق را اباحه واقعی در نظر بگیرید. این چه اشکالی دارد؟ میگوید ببنید همه چیز مباج ست تا اینکه نهی ای آنجا نیامده باشد. یعنی میان اباحه و نهی ضدیت و تضاد است و یکی ضد دیگری است.یعنی اگر بخواهد یکی باشد دیگری نباید باشد. پس عدم آخر میشود مقدمه یکی دیگری. و ما قبلا گفتیم در متضادّان، عدم یک ضد نمیتواند مقدمه ضد دیگری باشد. اگر اباحه بخواهد اباحه واقعی باشد و نهی هم بخواهد واقعی باشد پس دو امر واقعی تضاد پیدا میکنند. پس برای اینکه بخواهد تضاد ایجاد نشود این ها را در دو سطح قرار میدهیم، نهی را واقعی بگیریم و اباحه را ظاهری در نظر بگیریم. اگر نهی شد واقعی و اباحه شد ظاهری اینها در دو سطح قرار میگیرند و دیگر مشکل پدید نمی­آید.

\*-5/342 : شهید صدر میگوید کی گفته است اباحه واقعی با نهی واقعی ضد هم هستند؟! اباحه واقعی با حرمت واقعی ضد هم هستند؛ نهی واقعی کاشف از حرمت واقعی است. آنچه در بحث ضد داشتیم، این بود که ضدّان نمیتوانند عدم یکی شان مقدمه یکی دیگری باشد. اباحه ضد مودی نهی است، ضد آنچه بوسیله نهی کشف بشود، از این حیث اینها در مقابل هم قرار نمیگیرند و با هم مشکلی ندارند و لذا محذوری اینجا پیش نمی­آید که ما این اباحه را بمعنای اباحه واقعی در نظر بگیریم.

\*- فعلیت حکم با مبادی خودش منوط باشد به صدور خطاب شرعی که دلالت بر آن کند . توضیح : شارع آیا نمیتواند بگوید اگر یک چیزی در نزد من مبادی حرمت داشت یعنی مفسده داشت این در صورتی بر شما واجب میشود که من در قالب خطابی بیان کنم. مثلا شما میگویید من مکلف علوم غریبه ای دارم و رفتم به علم الهی دسترسی پیدا کردم و دیدم عجب فلان عمل در علم الهی دارای مفسده است تکلیف چیست ؟ آیا من مکلف هستم اون را حرام بدانم یا اون را حرام ندانم؟ برخی اصولیین میگویند نه متوقف بر خطابیم ، اینکه خداوند در علم خداوند میداند فلان عمل مفسده دارد این ملاک نمیشود چون نگفته است و این نگفتنش هم دارای مصلحتی بوده است. برخی گفته اند نه ما اگر توانستیم مفسده واقعی را کشف کنیم ما مکلفیم به اینکه این را حرام بدانیم و از آن پرهیز کنیم. – در حقیقت اینجا به ماجرای وسعت حق الطاعه برمیگردیم، آیا خدا خودش نمیتوانست خودش دایره حق الطاعه خودش را محدود بکند؟ میتوانست، میتوانست بگوید درسته این مطلب در نزد من کار بدی است، ولی بگویم در این موراد لازم نیست از خواسته دل من اطاعت کنی تا اینکه این را در قالب خطابی بگویم، اون موقع شما این را حرام بدان. نظیر این مطلب را از برخی اخباریین نقل میکردند، که اگر قطع از طریق دلیل عقلی حاصل بشود حجت نیست؛ شهید میگوید ، شارع ثبوتا میتواند بگوید بگوید من فقط احکامی را میخوام که از طریق نقلی به شما رسیده باشد و هر چی از دلیل عقلی به آن رسیدید حجت نیست، ولی اثباتا ما دلیلی بر آن نداریم که تکالیفی که از طریق دلیل عقلی رسیدیم، به آنعمل نکنیم. در مورد حق الطاعه هم ثبوتا دست شارع است که حق الطاعه خودش است و محدود کند ولی اثباتا دلیلی بر آن نداریم. - یعنی اینکه شارع بگوید درست است که تو از مبادی مطلع شدی، اما صبر کن خطابش بیاید. پس هر چند ما ثبوتا میتوانیم به مبادی برسیم و تکلیفی را ممنوع بدانیم، ولی اثباتا باید صبر کنیم خطابش بیاید.

\*-

ريالآیت